متن و ترجمه تدریس صوتی دیدار سید احمد الحسن با عنوان “سهو و نسیان معصوم” ج1

----------------------

بسم الله الرحمن الرحيم ‏و الحمد لله رب العالمين ‏و صلى الله على محمد وآله.

سلام عليكم ورحمة الله وبركاته ‏

موضوع بحثنا في هذا الملتقى اليوم هو "سهو ونسيان المعصوم".

السهو هو عدم التذكر الذي يؤدي إلى فعل أو ترك الشيء عن غفلة وبغير علم.

والنسيان بالأصل هو عدم التذكر الذي يؤدي إلى ترك الشيء عن غير علم أو غفلة، وعدم تذكر المعلومة هو أيضاً ترك ‏شيء عن غفلة.‏

موضوع مبحث ما در همایش امروز «سهو(غفلت) و نسیان(فراموشی) معصوم» می‌باشد.

سهو همان یادآور نشدن است که به انجام دادن کاری یا ترک چیزی از روی غفلت و بدون دانش مُنجر می‌شود. و نسیان در اصل، همان یادآورنشدن است که به ترک چیزی از روی عدم دانش یا غفلت منجر می‌شود. و فراموش کردن دانشی، همچنین ترک چیزی بر اثر غفلت است.

ويستخدم أيضاً لفظ النسيان في وصف ترك وإهمال الشيء عن علم وعمد، ولكن هذا المعنى يحتاج قرينة تصرف اللفظ ‏إليه لأن الأصل في النسيان هو الترك عن غفلة، وليس الترك عن علم وإهمال – إهمال متعمد – وهذا المعنى الأخير هو ‏المنسوب إلى الله سبحانه وتعالى بقوله: {الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا ‏لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ}. (‏1‏) ‏

همچنین لفظ فراموشی در توصیف ترک و اهمال چیزی‌ از روی دانش و عمد می‌باشد. ولی این معنا به قرینه‌ای نیاز دارد که لفظ را به آن باز گرداند؛ به این خاطر که اصل در فراموشی ترک کردن از روی غفلت است و نه ترک از روی دانش و بی‌تفاوت بودن؛ بی‌تفاوت بودن از روی عمد. این معنای آخر با این سخن خداوند، به او منسوب می‌شود: «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ ‏يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»، «همانان كه دين خود را سرگرمى و بازى پنداشتند، و زندگى دنيا مغرورشان كرد. پس همان گونه كه آنان ديدار امروز خود را از ياد بردند، و آيات ما را انكار مى‏كردند، ما [هم‏] امروز آنان را از ياد مى‏بريم.»(اعراف: 51)

‏"نَنْسَاهُم"ْ أي نتركهم ونهملهم.‏

أيضاً قوله تعالى: {الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ ‏نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ}. (2‏)

«نَنْسَاهُمْ» به این معناست که آنان را رها می‌کنیم و نسبت به آنان بی تفاوت می‌شویم.

همچنین سخن خداوند متعال: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ ‏نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»، «مردان و زنان دو چهره، [همانند] يكديگرند. به كار ناپسند وامى‏دارند و از كار پسنديده باز مى‏دارند، و دست‌هاى خود را [از انفاق‏] فرو مى‏بندند. خدا را فراموش كردند، پس [خدا هم‏] فراموششان كرد. در حقيقت، اين منافقانند كه فاسقند.» (توبه: 67)

فـ "نَسِيَهُمْ" أي أن الله تركهم وأهملهم.‏

فهذا النسيان المنسوب إلى الله هنا ليس ترك فقط – كما توهم بعضهم – وإلا لقال الله "نتركهم" "فتركهم"، بل المراد هو ‏ترك مع الإهمال وعدم الاهتمام عن علم. ‏

«نَسِيَهُمْ» به این معناست که خداوند آنان را رها کرده است و نسبت به آنان بی تفاوت است.این نسیان که در اینجا به خداوند منسوب است -همان‌طور که برخی پنداشتند- فقط ترک نمی‌باشد و الا خداوند می‌فرمود: «نتركهم» «آنان را ترک می‌کنیم.» بلکه منظور ترک با بی تفاوت بودن و اِهتمام نداشتن از روی دانش می‌باشد.

فالخلاصة هنا، هناك معنيين للنسيان: ‏

الأول: هو الترك مع الغفلة، وهذا هو النسيان الذي نعرفه ويتبادر معناه إلى ذهن المتلقي مباشرة عندما يسمع لفظ ‏‏"نَسِيَ".

خلاصه این است که در این مورد، دو معنا برای فراموشی وجود دارد:

اول: ترک با غفلت. این همان فراموشی است که آن را می‌شناسیم و زمانی که لفظ «نسی» «فراموش نمود.» را می‌شنویم، معنایش مستقیماً به ذهن فرد می‌رسد.

وهناك معنى ثانٍ يحتاج قرينة تصرف المعنى إليه وهو الترك مع العلم وتقصّد الإهمال، ولا يصرف عادةً لفظ ‏‏"النسيان" لمعنى الترك المجرد، بل هذا المعنى له لفظ يستعمل له وهو لفظ "تَرَكَ". ‏

در اینجا معنای دومی وجود دارد که نیازمند قرینه‌ای است که معنا به آن بازگردد. آن همان ترکِ از روی دانش می‌باشد و قصد بی تفاوت بودن باشد معمولاً لفظ نسیان به معنای فقط ترک کردن باز نمی‌گردد. این معنایی است که لفظی دارد که از آن استفاده می‌شود و آن لفظ «تَرَکَ» «ترک نمود.» می‌باشد.

وما نحن بصدد بحثه ومناقشته في هذا الموضوع وفي هذا الملتقى هو النسيان من النوع الأول أي الترك مع الغفلة. ‏

مسأله‌ای که ما در صدد بحث و مناقشه آن در این موضوع و در این همایش را داریم، همان فراموشی از نوع اول است؛ یعنی ترک با غفلت.

في الحقيقة إن مسألة السهو والنسيان عند الإنسان عموماً مرتبطة من جهة بالنفس الإنسانية، ومن جهة أخرى بالدماغ ‏الذي هو آلة بيولوجية في جسم الإنسان — في جسم أي انسان مكتمل، وهذه الآلة البيولوجية لديها قدرات محدودة مثل ‏قدرة الدماغ على التركيز — الدماغ له قدرة محدودة على التركيز والتذكر، وطبيعي جداً أن لا يتمكن الدماغ من التركيز ‏ومتابعة عدة أمور في آن واحد بدقة متناهية.

فالنسيان والسهو وخصوصاً في الأفعال المركبة أو المتراكبة أو المتتالية حالة ‏طبيعية لا يخلو منها إنسان لأنه ‏لازمة تلازم دماغنا المادي لا يمكن التخلص منها.

در حقیقت و به طور کلی مسأله سهو و نسیان نزد انسان از یک جهت به نفس انسانی مرتبط است و از جهت دیگر به مغز مرتبط است که ابزار بیولوژی در جسم انسان است؛ در جسم هر انسان کاملی. این ابزار بیولوژی است که توانایی‌های محدودی دارد؛ مانند توانایی مغز به متمرکز شدن. برای مغز توانایی محدودی در متمرکز شدن و یادآوری است.

واقعاً طبیعی است که مغز نمی‌تواند در آنِ واحد با نهایت دقتش تمرکز کند و مسائل را پی گیری کند. طبیعی است که هیچ انسانی از نسیان و سهو جدا نمی‌باشد؛ مخصوصاً در کارهای ترکیبی یا پشت سرهم یا پی در پی(قطع صدا) …با مغز مادی ما همراه است و از آن رهایی نمی‌یابد.

ولهذا تجد كثير من الناس يحاولون أن ‏يعصموا أنفسهم من النسيان والسهو بتسجيل ملاحظات ‏في أوراق حول مواعيدهم والأعمال التي يجب أن يقوموا بها، بل تجد من لديهم أعمال مهمة ‏يضعون أشخاص آخرين لتسجيل مواعيدهم وأعمالهم ومتابعتها وتذكيرهم بها، وتجد مصنِّعي بعض المعدات التي ‏يستعملها الإنسان – أو يعمل عليها الإنسان – يضعون منبّهات ضوئية أو صورية أو صوتية، لأن فيها أكثر من جهة تحتاج ‏مراقبة، وهم يعلمون بالتجربة أن الإنسان ينسى ويسهو بمراقبة بعضها عن بعضها الآخر.

به همین خاطر بسیاری از مردم را می‌یابیم که تلاش می‌کنند که خودشان را با نگاشتن نکاتی از نسیان و سهو در امان بدارند(قطع صدا) …و علاوه بر کارهایی که باید آن را انجام دهند. افرادی که نزدشان کارهایی مهمی می‌باشد، اشخاصی قرار می‌دهند تا قرارها و کارهایشان را بنگارند و به آنان یادآوری نمایند و سازندگان برخی از ابزارهایی را می بینید که انسان از آن استفاده می‌کند یا انسان بر روی آن کار می‌کند؛ آنان یادآوری کننده‌های نوری یا شکلی یا صوتی قرار می‌دهند؛ به این خاطر که در آن، بیشتر از یک جهت می‌باشد که نیاز به مراقبت دارد و آنان با تجربه می‌دانند که انسان با مراقبت برخی مسائل نسبت به برخی دیگر، نسیان و سهو دارد….

الإنسان يذهب لجلب شيء يخصه ثم عندما يصل للمكان يجد نفسه قد نسي سبب مجيئه لهذا المكان، لأنه مرَّ بطريقه ‏بأشياء شغلت دماغه عن التركيز على الأمر الأول الذي جاء بطلبه.

الإنسان يتكلم في أمر معين ثم ينتقل إلى فكرة أخرى ‏يركز عليها قليلاً ثم يريد أن يعود إلى صلب الموضوع الذي كان يتحدث فيه؛ فيجد نفسه قد نسي عن ماذا كان يتكلم ‏وربما يطلب من الذين معه تذكيره في ماذا كان يتكلم.

أو أنه يريد أن يتحدث في موضوع بعض الأحيان فيبادره ‏الشخص المقابل بالحديث بموضوع آخر فيجد نفسه قد نسي الموضوع الذي أراد طرحه.‏

انسان به سوی آوردن چیزی می‌رود که به او مرتبط است. سپس زمانی که به مکان می‌رسد، خودش را این‌گونه می‌یابد که دلیل رفتنش به این مکان را فراموش کرده است؛ به این خاطر که در راه به چیزهایی مشغول شده است که مغزش را از تمرکز بر مسأله آغازین که به خاطرآن آمده ، بازداشته است. انسان در مورد مسأله‌ی مشخصی سخن می‌گوید و به تفکر دیگری منتقل می‌شود و اندکی روی آن تمرکز می‌کند. سپس می‌خواهد به موضوع اصلی باز گردد که در موردش سخن می‌گفت. ولی خودش را می‌یابد که فراموش کرده در مورد چه موضوعی بحث می کند . وشایداز افرادی که با او هستند، درخواست می‌کند که در مورد سخنش یادآوری نمایند یا او می‌خواهد برخی اوقات در همراه او هستند بخواهد که او را یاد آوری کنند که در چه موردی صحبت می کرده ،یا گاهی درمورد موضوعی سخن بگوید و فرد مقابل در مورد موضوع دیگری سخن می‌گوید. او خودش را می‌یابد که موضوع مطرح شده را فراموش کرده است.

والنسيان في كل تلك الحالات سببه أن قدرة الدماغ الإنساني على التركيز على عدة أمور في وقت معين محدودة، فهو ‏ينشغل بالتركيز على موضوع معين عن الآخر، وهذه مسألة طبيعية في الجسم الإنساني ولا تتعلق بروحه أو بنفسه ‏حتى يكون لارتقائه وعلو شأنه الروحي دخلٌ فيها.

فكون طبيعة الإنسان أنه ينسى ويسهو مسألة تجريبية، الكل يراها ‏ويستطيع أن يلمسها بمراقبة حاله وحال بقية الناس، وهي مثبتة علمياً؛ والمعصوم إنسان، فالسهو حالة طبيعية تعرض ‏له كغيره من البشر، وبالتالي فافتراض عصمته من السهو سواء مطلقاً أم في العبادة يحتاج دليل قطعي وهو – أي الدليل ‏القطعي – هو آية محكمة أو رواية قطعية الصدور وقطعية الدلالة على المطلب أو دليل عقلي تام، وهذه كلها مفقودة لدى ‏القوم الذين يدّعون الاعتقاد بعصمة المعصوم من السهو والنسيان مطلقاً أو في العبادة.

دلیل فراموشی در همه این حالات آن است که توانایی مغز انسان نسبت به تمرکز در برخی مسائل در زمان مشخص، محدود است. او در مورد موضوع مشخصی -و نه غیر آن- مشغول می‌شود. این مسأله در جسم انسان، طبیعی است و به روح یا نفس او تعلق ندارد تا برای آن در ارتقا و بالارفتن مقام روحی‌اش دخالتی باشد. اینکه طبیعت انسان این است که نسیان و سهو دارد، مسأله تجربی است. همه می‌توانند آن را ببینند و آن را با مراقبت حالتش و حالت بقیه مردم، لمس کنند. آن به صورت علمی ثابت شده است و معصوم انسان است. سهو حالت طبیعی است که مانند بقیه انسان‌ها برای او عارض می‌شود و در نتیجه فرض عصمت ایشان از سهو -چه به صورت مطلق یا در عبادت- به دلیل قطعی نیازمند است و این دلیل قطعی همان آیه محکم یا روایت قطعی الصدور و قطعی الدلاله نسبت به این مطلب است یا دلیل عقلی تام. همه این‌ها نزد گروهی که مدعی اعتقاد به عصمت معصوم از سهو و نسیان به صورت مطلق یا در عبادت می‌باشند، مفقود است.

ومسألة نسيان وسهو المعصوم تجد أن متكلمي الشيعة وفقهاءهم أنفسهم لم يتفقوا على قولٍ فيها، فضلاً على أن يتفق عليها متكلمي وفقهاء الإسلام جميعاً، وإن شاء الله سيخرج المؤمن وطالب الحق من هذا الموضوع بحقيقة ونتيجة واضحة لا لبس فيها بالنسبة لمسألة السهو والنسيان، حقيقةً لا ‏تخالف محكم وصريح القرآن الكريم. ‏

در مورد مسأله سهو و نسیان معصوم می‌بینی که خود متکلمین و فقهای شیعه در مورد آن روی سخنی اتفاق نظر ندارند؛ چه برسد به اینکه همه متکلمین و فقهای اسلام نسبت به آن اتفاق نظر داشته باشند. ان شاالله مومن و طالب حق از این موضوع با حقیقت و نتیجه روشنی که پوششی در آن نمی‌باشد، بیرون می‌رود؛ در مورد مسأله سهو و نسیان. حقیقتی که با محکم و صریح قرآن مخالفت ندارد.

بالنسبة للعلاقة بين خليفة الله والتذكر والسهو والنسيان، هناك عدة فروض لهذه العلاقة: ‏

در مورد ارتباط خلیفه خداوند و یادآوری و سهو و نسیان، چند فرض وجود دارد:

• الفرض الأول: هو أن خليفة الله لا ينسى ولا يسهو مطلقاً بذاته، وهذا باطل وغلو حيث يلزم منه أن خليفة الله في أرضه ‏نور لا ظلمة فيه، أي كمال مطلق، وهذا القول باطل لأن النور اللا ظلمة فيه هو اللاهوت المطلق سبحانه لا غير، كما ‏أن القول بالعصمة الذاتية من السهو والنسيان لا يمكن أن يشمل جهة دون أخرى — فنقول أنه معصوم ذاتياً عن السهو ‏في التبليغ وفي العبادة وغير معصوم في الأمور الدنيوية؛ لأن معناها أن ذاته عاصمة

فرض اول: اینکه خلیفه خداوند مطلقاً و با ذات خود نسیان و سهو ندارد. این باطل و غلو است؛ به این خاطر که لازمه این مسأله آن است که خلیفه خداوند در زمین، نوری باشد که ظلمت وتاریکی در آن نخواهد بود. یعنی کمال مطلق. این سخن باطلی است؛ زیرا که نوری که ظلمتی در آن نمی‌باشد، همان لاهوت مطلق –سبحانه است- و نه غیر . همان طور که امکان ندارد که سخن به عصمت ذاتی از سهو و نسیان، فقط شامل یک جهت شود. تا در نتیجه بگوییم که ایشان به صورت ذاتی از سهو در تبلیغ و عبادت، معصوم باشد و در مسائل دنیوی معصوم نباشد؛ به این خاطر که معنایش این است که ذاتش عاصم و بازدارنده است.

فلو انتقضت هذه العصمة من ‏السهو والنسيان من جهة؛ لانتقض كون أن ذاته عاصمة، وبالتالي انتقضت أي عصمة ذاتية له من السهو والنسيان، ‏ولهذا لابد من الالتفات إلى أن كلمات بعضهم في كون انتقاض العصمة من السهو من جهة يعني انتقاضها من كل جهة ‏لا يصح إلا إن كان مبنياً على أن عصمة المعصوم ذاتية – يعني عصمته من السهو – وهو أمر باطل لأن المعصوم ‏عصمةً مطلقةً بذاته هو كامل مطلق بذاته وهو الله سبحانه لا غير. ‏

اگر این عصمت از سهو و نسیان از یک جهت از بین برود، این مسأله که ذاتش بازدارنده است از بین می‌رود. و در نتیجه هر عصمت ذاتی از سهو و نسیان از بین می‌رود. به همین خاطر باید به سخن برخی از آنان توجه شود؛ در مورد اینکه از بین بردن عصمت از سهو از یک جهت، به معنای از بین رفتن آن از همه جهت‌هاست. این مسأله صحیح نمی‌باشد، مگر در صورتی که بر این بنا شده باشد که عصمت معصوم ذاتی است. یعنی عصمت او از سهو. این مسأله باطلی است؛ به این خاطر که فردی که معصوم بذاته و عصمت مطلق است، همان کامل مطلق بذاته است و او فقط خداوند سبحان می‌باشد.

• الفرض الثاني: وهو أن خليفة الله لا ينسى ولا يسهو مطلقاً لوجود مذّكر له يعصمه من السهو والنسيان مطلقاً، ومع أن ‏منكري السهو والنسيان لم أجدهم عادةً يفرقون بين القول الأول والثاني التي بينتها هنا، ولكن سأحمل قولهم على الثاني ‏حتى لا نضعهم في دائرة الاتهام بالغلو. فأقول بالنتيجة هو قول عقائدي وبالتالي يحتاج لإقامة الدليل القطعي اليقيني في ‏حين أن أقوالهم لا نجد فيها دليلاً عقلياً أو نقلياً تاماً يمكن الاعتماد عليه في العقائد

فرض دوم: اینکه خلیفه خداوند مطلقاً نسیان و سهو ندارد؛ به خاطر اینکه یادآوری کننده‌ای دارد که او را مطلقاً از سهو و نسیان باز‌می‌دارد. با اینکه معمولاً منکرین سهو و نسیان را این‌گونه نیافتم که بین سخن اول و دومی که اینجا بیان کردم، تفاوتی قائل شوند. ولی سخن آنان را بر دومی بار می‌کنم؛ تا آنان را در دایره متهم شدن به غلو قرار ندهیم. نتیجتاً می‌گویم که این سخن عقایدی است و به همین خاطر به آوردن دلیل قطعی و یقینی نیاز دارد. در حالی که در سخنان آنان، دلیل عقلی یا نقلی کاملی نمی‌یابیم که بتوان در عقاید به آن اعتماد نمود.

وكل ما نجده أنهم يستشكلون على ‏قول المخالف لهم لإثبات عقيدتهم هذه، فيقومون عادةً باستعراض جملة إشكالات على الآيات التي ذكرت نسيان بعض ‏الأنبياء (عليهم السلام) وإشكالات على الروايات التي ذكرت سهو النبي (صلى الله عليه وآله) أو الأئمة (عليهم السلام)، ‏ويردفونها ببعض الإشكالات العقلية على مسألة سهو المعصوم في العبادة، وستأتي مناقشة هذه الإشكالات والتعرف ‏على عدم أهليتها ‏لإثبات ‏‏عقيدتهم.‏

تمام مسأله‌ای که یافتیم این است که آنان برای اثبات این عقیده خودشان، نسبت به سخن مخالف خودشان اشکال می‌گیرند. معمولاً یک سری اشکالاتی را نسبت به آیاتی که نسیان برخی پیامبران(ع) را ذکر کرده است، عرضه می‌کنند و اشکالاتی بر روایاتی که سهو پیامبر(ص) یا امامان را ذکر می‌کند. به دنباله آن، اشکالات عقلی بر مسأله سهو معصوم در عبادت می‌آورند. مناقشه این اشکالات بیان می‌شود و شناخت اینکه برای اثبات عقیده‌ شان اهلیت آن را ندارد.

• الفرض الثالث: أن خليفة الله ينسى ويسهو كأي انسان آخر، ومعناه أنه يمكن أن ينسى أو يسهو عن تبليغ بعض الدين ‏الإلهي، أو أن ينسى ويسهو فيقوم بتبليغ شيء على أنه من الدين وهو ليس منه، أو يطلب تبليغ شيء على أنه من الدين ‏الإلهي وهو ساهٍ دون أن يكون هناك مذّكر له — وحي مباشر من الله أو بتوسط ملائكة أو ما يشاء الله توسطه لنقل الوحي.

فرض سوم: اینکه خلیفه خداوند مانند هر انسان دیگری سهو و نسیان دارد. معنایش این است که امکان دارد که در تبلیغ برخی از دین الهی نسیان و سهو دارد یا نسیان و سهو داشته باشد و چیزی را از باب اینکه جزو دین است، تبلیغ کند. ولی جزو دین نباشد یا اینکه چیزی از باب اینکه جزو دین الهی است، تبلیغ کند؛ در حالی که سهو دارد و یادآوری کننده‌ای ندارد. وحی مستقیمی از سوی خداوند یا بواسطه فرشتگان یا هر چیزی که خداوند می‌خواهد برای منتقل کردن وحی واسطه شوند.

‏وهذا القول مناقض للقرآن حيث صرح الله في القرآن بوضوح بوجود المذكر الإلهي الذي يضمن وصول الرسالة ‏الإلهية صحيحةً وكاملة إلى المكلفين، قوله تعالى: {إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ‏‏\* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا}. (‏3) ‏

این سخن با قرآن تناقض دارد؛ به این خاطر که خداوند به روشنی در قرآن به وجود یادآور‌کننده الهی تصریح کرده است؛ فردی که رساندن رسالت الهی را به صورت صحیح و کامل به مکلفین تضمین نموده است. سخن خداوند متعال: «إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ‏‏\* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا»، «جز پيامبرى را كه از او خشنود باشد، كه [در اين صورت‏] براى او از پيش رو و از پشت سرش نگاه بانانى بر خواهد گماشت،تا معلوم بدارد كه پيام‌هاى پروردگار خود را رسانيده‏اند؛ و [خدا] بدانچه نزد ايشان است احاطه دارد و هر چيزى را به عدد شماره كرده است.» (جن27، 28)

وهذه العقيدة الفاسدة هي عقيدة بعض الوهابية السلفية، واتخذوها بالخصوص للدفاع عن عمر ومن تابعه في اتهام ‏رسول الله (صلى الله عليه وآله) بالهجر، فهم أرادوا التعلل لعمر بالحجة، وإن كان بمخالفة صريح القرآن، وإن كان ‏بالطعن في الدين الإسلامي، وإن كان بالطعن في الرسول محمد (صلى الله عليه وآله)، فقالوا لا إشكال أن محمد ‏‏(صلى الله عليه وآله) يهجر أو لا يدري ما يقول، حتى وهو يقول أنه (صلى الله عليه وآله) يريد تبليغ الأمة بوصيته ‏التي تمنع عنها الضلال إلى يوم القيامة، لأن محمد (صلى الله عليه وآله) عندهم يجوز عليه السهو والنسيان في كل ‏شيء حتى في تبليغ الدين — يعني حتى في تبليغ دين الله سبحانه وتعالى، فممكن أن يقول وهو على فراش الموت – بحسبهم – يعني ‏ممكن أن يقول: ائتوني بكتاب لأكتب لكم وصيتي التي تعصمكم من الضلال إلى يوم القيامة ومع هذا يكون ساهٍ ولا ‏يدري ما يقول ويخرّف ويهجر وغلب عليه الوجع كما قال عمر وجماعته.

این عقیده فاسد همان عقیده برخی وهابی‌های سلفی می‌باشد. آنان این سخن را اتّخاذ کردند تا مخصوصاً از عمر و تابعان آن در متهم نمودن رسول الله(ص) به هذیان دفاع نمایند. آنان می‌خواهند که دلیلی برای(کار) عمر بیاورند، هرچند با صریح قرآن مخالفت داشته باشد و هر چند با طعنه زدن در دین اسلامی باشد و هر چند با طعنه زدن نسبت به محمد رسول(ص) باشد. آنان می‌گویند: اشکالی ندارد که محمد(ص) هذیان بگوید یا سخنش را نفهمد؛ در حالتی که ایشان(ص) می‌خواهند امت را با وصیتی که آنان را از گمراهی تا روز قیامت باز می‌دارد، تبلیغ نمایند؛ به این خاطر که نزد آنان برای محمد(ص) سهو و نسیان در هر مسأله‌ای جایز می‌باشد؛ حتی در تبلیغ دین. حتی در تبلیغ دین خداوند سبحان و متعال. بر اساس(سخن) آنان ایشان می‌تواند در بستر مرگ باشد و امکان دارد که بگوید: نوشتاری بیاورید تا برای شما وصیتم را بنویسم که شما را تا روز قیامت از گمراهی باز می‌دارد. ولی در عین حال، ایشان سهو و اشتباه می‌کند و نمی‌داند چه می‌گوید و (عقلش) از بین رفته است و هذیان می‌گوید و بیماری بر او غلبه یافته است، همان‌طور که عمر و جماعتش گفتند.

وأظن أن كثيرين مرَّ عليهم الحديث المشهور ‏عن ابن عباس "رزية الخميس"، حيث قال ... إحدى هذه الروايات أقرأها لكم: (يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم جعل تسيل ‏دموعه حتى رؤيت على خديه كأنها نظام اللؤلؤ، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): ائتوني بالكتف والدواة، أو اللوح ‏والدواة، أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فقالوا: إن رسول الله يهجر) (‏4‏).

فکر کنم که افراد بسیاری، حدیث مشهور رزیة الخمیس(مصیبت5شنبه) ابن عباس را دیده باشند. گفته شده است. یکی از این روایات را برایتان می‌خوانم: «يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم جعل تسيل ‏دموعه حتى رؤيت على خديه كأنها نظام اللؤلؤ، قال : قال رسول الله (ص): ائتوني بالكتف والدواة، أو اللوح ‏والدواة، أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فقالوا: إن رسول الله يهجر.» «روزپنج شنبه و چه پنج شنبه‌ای. سپس اشکانش دیده شد تا بر گونه‌هایش روان شده است؛ انگار مانند مروارید است. او می‌گوید: رسول الله(ص) فرمود: کتف و دواتی بیاورید. یا لوح و دواتی. تا برایتان نوشتاری بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. آنان عرض کردند: رسول الله هذیان می‌گوید.» (الراوی: سعيد بن جبير – المحدث: مسلم – المصدر: صحيح مسلم – الصفحة أو الرقم: 1637 ، خلاصة حكم المحدث: صحيح)

• الفرض الرابع: إن خليفة الله يمكن أن ينسى ويسهو في موارد كأي انسان آخر ولا يمكن أن ينسى أو يسهو في موارد ‏أخرى مطلقاً لوجود مذّكر خارجي ولحكمةٍ ما. ‏

فرض چهارم: اینکه ممکن است خلیفه خداوند در مواردی مانند هر انسان دیگری نسیان و سهو داشته باشد و ممکن نیست که در موارد دیگری به طور مطلق نسیان و سهو داشته باشد؛ به خاطر یادآور‌کننده خارجی و برای حکمتی.

وهذا القول الرابع هو عقيدة آل محمد (صلوات الله عليهم)، ولكن هناك من أضاف أمور اعتبرها مما لا يصح أن يسهو ‏فيها المعصوم، كالسهو في بعض تفاصيل العبادة؛ كعدد الركعات الذي وردت فيه روايات عن طريق السنة والشيعة تذكر ‏سهو النبي (صلى الله عليه وآله) في عدد الركعات وسهو الأئمة (صلوات الله عليهم) في بعض العبادات كالطواف — ‏روايات سهو الأئمة ذكرت في كتب الشيعة طبعاً.

این سخن چهارم همان عقیده آل محمد(ص) می‌باشد. ولی در آنجا مسائلی اضافه شده که آن را جزو مسائلی می‌دانند که سهو معصوم در آن صحیح نمی‌باشد؛ مانند سهو در برخی از جزئیات عبادت، مثل تعداد رکعات. مسأله‌ای که در مورد آن، روایاتی از طریق (اهل)سنت و شیعه وارد شده است که سهو پیامبر(ص) در تعداد رکعات و سهو امامان را در برخی از عبادات مانند طواف بیان می‌کند. روایات سهو امامان در کتب شیعه بیان شده‌اند.

طبعا يدَّعي بعضهم بجهل أن هناك إجماع من علماء الشيعة على هذه العقيدة وهي نفي السهو عن المعصوم، لكن ‏حقيقةً لا يوجد إجماع بل يوجد من كبار علماء الشيعة ممن لهم تصريح بجواز سهو النبي أو المعصوم في العبادة أو ‏عدم وجود دليل على نفيه، ومن هؤلاء الشيخ الصدوق وشيخه محمد بن الحسن (رحمهما الله)، أقرأ لكم بعض كلام ‏الشيخ الصدوق بهذا الخصوص، يقول: «إن الغلاة و المفوضة لعنهم الله ينكرون سهو النبي (صلى الله عليه وآله) ‏ويقولون: "لو جاز أن يسهو (عليه السلام) في الصلاة لجاز أن يسهو في التبليغ، لأن الصلاة عليه فريضة كما أن التبليغ ‏عليه فريضة"، وهذا لا يلزمنا وذلك لأن جميع الأحوال المشتركة يقع على النبي (صلى الله عليه وآله) فيها ما يقع ‏على غيره، وهو متعبد بالصلاة كغيره ممن ليس بنبي.» إلى هنا انتهى كلام الشيخ الصدوق في كتابه: من لا يحضره ‏الفقيه ج1 ص 359 إلى 360.‏

أيضاً الشيخ الطوسي – طبعاً كلام الشيخ الصدوق لا يحتاج تفصيل يعني واضح كلامه.

طبعاً برخی از آنان از روی ناآگاهی مدعی می‌شوند که اِجماعی از علمای شیعه در مورد این عقیده وجود دارد؛ همان نفی سهو از معصوم. ولی در حقیقت اجماعی وجود ندارد؛ بلکه از بزرگان علمای شیعه افرادی موجود هستند که به جواز سهو پیامبر یا معصوم در عبادت یا عدم وجود دلیل بر نفی آن تصریح دارند. از این جمله شیخ صدوق و استادشان محمد بن الحسن -خداوند رحمتشان کند- می‌باشند. گوشه‌ای از کلام شیخ صدوق را در این مورد برایتان می‌خوانم. ایشان می‌گوید: «غُلات و مُفوّضه -خداوند آنان را لعنت کند- سهو پیامبر(ص) را ذکر می‌کنند و می‌گویند: اگر جایز باشد که ایشان(ع) در نماز سهو داشته باشد، جایز است که در تبلیغ نیز سهو داشته باشد؛ به این خاطر که همان‌طور که تبلیغ بر او واجب است، نماز بر او واجب می‌باشد. این مسأله ما را مُلزم نمی‌کند و این به خاطر است که در همه حالات مشترک، بر پیامبر(ص) مسأله‌ای واقع می‌شود که بر غیر خودش واقع می‌شود. ایشان مانند بقیه افرادی که پیامبر نیستند، باید نماز بخواند.» تا اینجا سخن شیخ صدوق در کتاب من لا يحضره ‏الفقيه ج1 ص 359 الى 360 به پایان رسید.

همچنین شیخ طوسی. طبعاً سخن شیخ صدوق به توضیحی نیاز ندارد. یعنی سخنش روشن است.

أيضاً الشيخ الطوسي (رحمه ‏الله) حيث قال — الشيخ الطوسي لديه تصريح وسأقرأ لكم التصريح حيث قال في معرض تفسير قوله تعالى: ‏{وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ ‏الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ} (5)؛ قال الشيخ الطوسي (رحمه الله): «واستدل الجبائي أيضاً بالآية على أن ‏الأنبياء يجوز عليهم السهو والنسيان، قال بخلاف ما يقوله الرافضة بزعمهم من أنه لا يجوز عليهم شيء من ذلك، وهذا ‏ليس بصحيح أيضاً لأنا نقول إنما لا يجوز عليهم السهو والنسيان فيما يؤدونه عن الله، فأما غير ذلك فإنه يجوز أن ‏ينسوه أو يسهو عنه ما لم يؤدِ ذلك إلى الاخلال بكمال العقل، وكيف لا يجوز عليهم ذلك وهم ينامون ويمرضون ‏ويغشى عليهم، والنوم سهو وينسون كثيراً من متصرفاتهم أيضاً وما جرى لهم فيما مضى من الزمان، والذي ظنه ‏فاسد.»، ‏التبيان في تفسير القرآن للشيخ الطوسي ج4 ص165.

وأعتقد كلام الشيخ أيضاً واضح.‏

همچنین شیخ طوسی. طبعاً سخن شیخ صدوق به توضیحی نیاز ندارد. یعنی سخنش روشن است. همچنین شیخ طوسی -خداوند رحمتش کند- می‌گوید. نزد شیخ طوسی تصریحی وجود دارد و تصریح را برایتان می‌خوانم؛ آنجا که در بیان تفسیر سخن خداوند متعال بیان کرده است: «وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذينَ يَخُوضُونَ في‏ آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا في‏ حَديثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى‏ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمين‏»، «و چون ببينى كسانى [به قصد تخطئه‏] در آيات ما فرو مى‏روند از ايشان روى برتاب، تا در سخنى غير از آن درآيند؛ و اگر شيطان تو را [در اين باره‏] به فراموشى انداخت، پس از توجّه، [ديگر] با قوم ستمكار منشين.» (انعام 68) شیخ طوسی -خداوند او را رحمت کند- می‌گوید: «همچنین جبائی به این آیه استدلال کرده است که سهو و نسیان بر پیامبران جایز است. او برخلاف مطلبی گفته است که رافضه گفته‌اند. با این گمان که چیزی از این مورد برای آنان جایز نمی‌باشد. این مسأله نیز صحیح نمی‌باشد؛ زیرا که ما می‌گوییم سهو و نسیان نسبت به آنچه ازسوی خداوند انجام می دهند برانان جایز نیست . اما برای آنان در غیر آن، نسیان و سهو جایز است؛ مسائلی که باعث اخلال به کمال عقل نمی‌شود. چگونه این مسأله برایشان جایز نباشد؟ درحالی که آنان می‌خوابند و بیمار می‌شوند و ناتوان می‌شوند. خواب سهو می‌باشد و همچنین در بسیاری از کارهایشان نسیان دارند و مسائلی که در گذشته برایشان اتفاق افتاد و مسأله‌ای که گمان کرده است، فاسد است.» (التبيان في تفسير القرآن للشيخ الطوسی ج4 ص 165‏)

فکر کنم سخن شیخ نیز روشن بود.

أيضاً ممن لهم تصريح بهذا الخصوص هو محمد بن الحسن بن الشهيد الثاني (رحمه الله) حيث قال في معرض كلامه ‏عن أحد الأحاديث في مبحث الزيادة في الصلاة: «وأمّا الخامس: فالذي أظن أنّ علامات الوضع فيه لائحة، لا من ‏حيث تضمنه سهو النبي (صلى ‌الله‌ عليه‌ وآله‌)، فإنّ نفي ذلك محل كلام بعد ورود معتبر الأخبار.» انتهى كلامه، ‏هذا المصدر: استقصاء الاعتبار في شرح الاستبصار لمحمد بن الحسن ج6 ص215.

همچنین از جمله افرادی که در این مورد تصریح نمودند، محمد بن حسن بن شهید ثانی -خداوند رحمتش کند- می‌باشد. ایشان در سخن خود در یکی از احادیثِ بحث زیادی در نماز می‌گوید: «اما پنجم: مسأله‌ای که گمان می‌کنم این است که نشانه‌های قرارداد در آن می‌باشد؛ از این جهت که در بردارنده سهوپیامبر(ص) است؛ نفی کردن این مسأله بعد از آمدن روایات معتبر، محل سخن است.» سخن ایشان به پایان رسیده است.(منبع: إستقصاء الإعتبار في شرح الاستبصار لمحمد بن الحسن ج ٦ ص 215)

أيضاً – يعني كثيرون من هم يصرحون بهذا، وأنا أختم بالسيد الخوئي، السيد الخوئي (رحمه الله) حيث صرّح أنه لا يوجد ‏دليل يفيد القطع واليقين بنفي السهو عن المعصوم في الموضوعات الخارجية، يعني كأفعال الصلاة والحج ...إلخ وكعدد الركعات ‏المذكور في الروايات أو أيضًا عدد أشواط الطواف، السيد الخوئي يقول: «القدر المتيقّن من السهو الممنوع على ‏المعصوم هو السهو في غير الموضوعات الخارجية، والله العالم.» المصدر: صراط النجاة ج1 مسائل في العقيدة، للسيد الخوئي.

همچنین افراد بسیاری هستند که به این مسأله تصریح می‌کنند. من با سید خوئی(مسأله را) به پایان می‌رسانم. سیدخوئی -خداوند رحمتش کند- تصریح می‌کند که دلیلی وجود ندارد که به صورت قطعی و یقینی سهو از معصوم را در موضوعات خارجی نفی کند؛ مانند کارهای نماز و حج الخ و تعداد رکعات که در روایات ذکر شدند یا تعداد شوط‌ های طواف. سیدخوئی می‌گوید: «مقدار یقینی از سهوی که نسبت به معصوم ممنوع است، سهو در غیر از موضوعات خارجی است. خداوند داناتر است.» (منبع: صراط النجاةج1 مسائل في العقيدة سیدخوئی)

انتهى كلام السيد الخوئي، والآن تعليقي عليه:

سخن سید خوئی به پایان رسیده است و الان توضیح من:

ولا شك إن الاعتقاد يحتاج لليقين من المسألة المراد الاعتقاد بها، فتصريح السيد الخوئي بفقدان اليقين في مسألة نفي ‏السهو عن المعصوم في الموضوعات الخارجية معناه أن السيد الخوئي لا يعتقد بهذه العقيدة التي يعتقدها غيره، فالسيد ‏الخوئي يقول هنا إن نفي السهو عن المعصوم في الموضوعات الخارجية غير متيقّن؛ أي لا يوجد دليل عليه يفيد اليقين ‏والاعتقاد. ‏

شکی نیست که در اعتقادی که باید نسبت به آن اعتقاد پیدا شود، نیازمند یقین می‌باشد. پس تصریح سید خوئی به نبودن یقین در مسأله سهو از معصوم در موضوعات خارجی، به این معناست که سید خوئی به اعتقادی که غیر خودش به آن معتقد هستند، اعتقاد ندارد. سیدخوئی در اینجا می‌گوید: نفی کردن سهو از معصوم در موضوعات خارجی، یقینی نمی‌باشد. یعنی دلیلی در آن وجود ندارد که باعث یقین و اعتقاد شود.

طبعاً يوجد غير هؤلاء من علماء الشيعة ممن لا يعتقدون بعصمة النبي أو الامام من السهو بالعبادة، ولكن فيما ذكرت ‏كفاية لبيان عدم صواب مدعي إجماع علماء الشيعة على هذه العقيدة. ‏

والحمد لله رب العالمين وإن شاء الله سنستمر بإتمام البحث في هذا الموضوع في الملتقى القادم ومن الله العون والسداد. ‏

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته ‏

طبعاً افرادی به غیر از این‌ها که جزو علمای شیعه هستند، وجود دارند که به عصمت پیامبر یا امام از سهو در عبادت معتقد نمی‌باشند. ولی مسأله‌ای که ذکر نمودم، کفایت می‌کند؛ برای بیان اشتباه فردی که مدعی اجماع علمای شیعه در این عقیده می‌باشد.

والحمد لله رب العالمين. ان شاء الله در همایش بعدی تا به اتمام رسیدن بحث در این موضوع، آن را ادامه می‌دهیم. کمک و تسدید از خداوند است.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

لینک متن فارسی ج1:

http://www.almahdyoon.co/ir/showthread.php?t=32980&p=83253#post83253

متن عربی ج1:

http://vb.almahdyoon.org/showthread.php?t=36747

صوتي تصويري عربي ج1:

https://m.youtube.com/watch?feature=youtu.be&v=fMIzjL4lpp0

صوتي تصويري عربي ج2

https://m.youtube.com/watch?feature=share&v=GoyqsTpROag

••••••••••••••••••••••••••••••••••••••••••